

بحران در مالکیت مراتع

مسئله مهمی که در بازبینی قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع، و آن‌گونه که آیت‌الله شاهرودی بیان کردند در «تدوین قانون جامع اراضی»^{۴۵} باید مورد نظر قرار گیرد، تعیین ثغور حقوق عشایر و دامداران سنتی در مراتع است. این مسئله‌ای است واجد اهمیت فراوان در حیات کنونی میلیون‌ها نفر از مردم ایران که به تبیین عمیق کارشناسی و اعلام‌نظر دقیق از سوی فقها نیازمند است. کارشناسان این حوزه تنها متخصصان اقلیم و توپولوژی و کشاورزی نیستند. این حوزه‌ای است که به تبیین جامع از سوی مورخان، مردم‌شناسان (کارشناسان ایلات و عشایر)، جامعه‌شناسان، و صاحب‌نظران توسعه نیز نیاز دارد.

تاکنون، در استفتائات رسم بر این بوده که، طبق دیدگاه بازمانده از فضای کارشناسی سال‌های دهه ۱۳۴۰ شمسی و «انقلاب سفید»، مراتع به عنوان عرصه‌ای به کلی بکر و فاقد سبق حفاظت و عمران و بهره‌برداری از سوی انسان و «موات بالاصاله» قلمداد شود. پاسخ فقیه به این شیوه طرح پرسش روشن است: زمین موات جزو انفال و متعلق به بیت‌المال است. در این بخش، این مسئله را به گونه دیگر مطرح می‌کنم و مرتع را نه «زمین موات» بلکه به عنوان عرصه‌ای می‌شناسانم که تا گذشته‌ای نه چندان دور رکن اصلی اقتصاد ایران بود، اکثریت جمعیت جامعه ایران از طریق آن امرار معاش می‌کرد و در حیات و صیانت و عمران آن می‌کوشید، در ملکیت خصوصی قرار داشت و مورد معامله (خرید و فروش) قرار می‌گرفت و این ملکیت و معاملات ناشی از آن مورد تأیید عرف و شرع (قانون و فقها) بود.

من، به‌عنوان مردم‌شناس و مورخی شناخته‌شده که تاکنون بسیاری از دیدگاه‌های نظری‌اش در حوزه اندیشه سیاسی و تاریخی و گاه در زمینه سیاست‌های خُرد و کلان ملی مقبول و مؤثر بوده، دغدغه‌های فکری خود را در زمینه مالکیت مراتع و حقوق عشایر در این عرصه بیان می‌کنم؛ بدان امید که پرسش‌هایی را در معرض توجه فقها و قانون‌گذاران قرار دهد.

در صفحات پیش مکرر از این حقوق سخن گفته و مشروعیت مالکیت دولت بر ۸۴ درصد اراضی کشور را، به اعتبار اصل ملی شدن جنگل‌ها و مراتع - که با چنان وضعی و جبهه «قانونی»

۴۵. خیرگزاری فارس، سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۶.

یافت، مورد پرسش قرار داده‌ام. این در حالی است که می‌دانم اصل ۴۵ قانون اساسی «مراتعی که حریم نیست» را جزو انفال و «در اختیار حکومت اسلامی» دانسته است. معهذاً، این اصل قابل تأویل است. بسیاری از مراتع ایران «حریم» به‌شمار می‌رود زیرا به‌عنوان چراگاه و محل تردد و تعلیف احشام روستاها یا سکونت‌گاه‌های موقت عشایر قرن‌ها مورد بهره‌برداری بوده است. در همین اصل، «کوه‌ها» نیز به‌عنوان انفال شناخته شده. بسیاری از روستاهای ایران، به‌ویژه در منطقه جبال زاگرس - که از مرزهای غربی کشور تا اعماق فارس امتداد دارد، در «کوه‌ها» واقع شده. آیا تمامی محدوده این «کوه‌ها» جزو انفال و «در اختیار حکومت اسلامی» است؟

چنان‌که گفتم، از گذشته‌های بسیار دور تا پیش از به «رفراندوم» گذاردن «اصل مملی شدن جنگل‌ها و مراتع» در ماجرای «انقلاب سفید» (۶ بهمن ۱۳۴۱)، بخش مهمی از جنگل‌ها و مراتع ایران در مالکیت خصوصی مالکین صاحب سند یا دامداران عشایر و روستایی و شهری بود. در صفحات بعد، نمونه‌هایی از اسناد مالکیت مراتع را منتشر می‌کنم. امروزه نیز دیوان‌سالاری ما با شتاب در حال واگذاری همان مراتع سلب مالکیت شده به «بخش خصوصی» است؛ یعنی در واقع مالکیت خصوصی بر مراتع به رسمیت شناخته شده ولی در این میان حقوق عشایر، یعنی مالکین اصلی مراتع، پایمال گردیده و به جای احقاق حقوق آنان، خصوصی کردن اراضی دولتی شده در دوران متأخر حکومت پهلوی به منبع انباشت ثروت‌های کلان در دست الیگارشی جدید ذینفوذ در دیوان‌سالاری پس از انقلاب بدل شده است. درباره کاهش چشمگیر جنگل‌ها و مراتع در دو دهه اخیر سخن گفته‌ام.

به نظر من، به‌عنوان مورخ و مردم‌شناس، عدم توجه به دو عامل سبب شده تا فقهای معاصر از مسئله حقوق مالکیت خصوصی عشایر در مراتع غافل بمانند:

اول - محدود کردن شاخه‌های متنوع کشاورزی به «زراعت» و «باغ‌داری»:

«کشاورزی»^{۴۶} حوزه بسیار متنوعی است و شاخه‌های گوناگون را در برمی‌گیرد و «زراعت»^{۴۷} تنها یکی از شاخه‌های آن است. در هر سرزمین، بسته به نوع اقلیم و اکولوژی،

46. Agriculture

47. Farming

شاخه‌ای از کشاورزی می‌تواند مفید باشد و شاخه دیگر حتی مضر تلقی شود. برای مثال، «جنگل‌داری»، و شاخه‌های متنوع مرتبط با آن، در بسیاری از نقاط جهان در حوزه مالکیت خصوصی جای دارد. در ایالات متحده آمریکا ۴۵ درصد کل جنگل‌ها متعلق به بخش خصوصی است، در نیوزلند، استرالیا و کشورهای اروپایی، از جمله کشورهای اسکاندیناوی، بسیاری از جنگل‌ها متعلق به مردم است. بنابراین، نمی‌توان به‌طور مطلق مالکیت خصوصی بر جنگل را، در همه اقلیم‌ها، منافی با فقه اسلامی دانست.

چنین است وضع مراتع. پیشینه «زراعت» در ایران به هزاره پنجم قبل از میلاد می‌رسد و پیشینه «کوچ نشینی شبانی»^{۴۸}، یعنی دامداری متحرک و جا به جا کردن رمه‌های عظیم احشام به همراه شیوه زندگی عشایری، در ایران به هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد (عصر مفرغ). به همین دلیل و برای جا به جا کردن رمه‌های عظیم مواشی بود که اقوام ایرانی به رام کردن اسب و اختراع ارابه دست زدند.

«در هزاره اول پیش از میلاد، [در ایران] با پرورش وسیع اسب و دامداری پیشرفته مواجه هستیم. پرورش اسب با پیدایش کوچ‌نشینی شبانی در ارتباط مستقیم است، زیرا اسب- به عنوان وسیله حمل‌ونقل- تحرک قبایل دامدار را در پهنه‌های گسترده در جستجوی چراگاه میسر می‌سازد.»

برای مثال، قوم کاسی، که از گذشته‌های دور ساکن جبال زاگرس بود، تمدنی پر رونق مبتنی بر کوچ‌نشینی شبانی پدید آورد؛ و اسب و مرتع و رمه سه رکن اصلی زندگی سکاها (سیت‌ها) بود؛ قومی ایرانی که، «کوچ‌شان منظره شهرهای متحرک را تداعی می‌کرد».^{۴۹}

کوچ نشینی شبانی، که یکی از عناصر اصلی سازنده تمدن کهن ایرانی بود، تا به امروز تداوم یافته است. جامعه عشایری در سده نوزدهم میلادی ۵۰ الی ۲۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌داد. این نسبت در سال ۱۳۵۵ به ۱۴ درصد جمعیت ایران کاهش یافت.^{۵۰}

48. Pastoral Nomadism

۴۹. عبدالله شهبازی، *ایل ناشناخته: پژوهشی در کوه‌نشینان سُرخ‌فارس، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶*،

ص ۲۷؛ عبدالله شهبازی، *مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹*، ص ۴۲.

۵۰. شهبازی، *مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر*، ص ۱۲.

هر چند در سال‌های پس از انقلاب اسلامی جمعیت عشایری به شدت کاهش یافته، ولی این امر ناقص حقوق خانوارهای عشایر بر مراتع شان نیست. چگونه می‌توان برای عشایر دامداری که هزاران سال با مرتع زیسته، از آن صیانت و بهره‌برداری کرده و خود را ذیحق در اقلیم آباء و اجدادی خویش می‌دانند حق ملکیت قائل نشد و به سادگی ملکیت مرتع او را به این و آن سوداگر تازه از راه رسیده مرتبط با قدرت و ذینفوذ در دیوان‌سالاری منتقل کرد؟ چگونه می‌توان بنچاق‌های کهن عشایر را نادیده گرفت و «ید» ایشان بر قلمرو پدران شان را دلیل ملکیت شان ندانست؟

مثالی دیگر می‌زنم: در ایران قطعاً در برخی مناطق سایر شاخه‌های غیرزراعی کشاورزی می‌تواند مفیدتر از زراعت باشد. مرغزاری پهن‌آور را می‌توان مثال زد که از آن برای پرورش زنبور عسل صیانت و بهره‌برداری می‌شود. از منظر قوانین فعلی، افرادی که سالیان سال در این مرغزار به شغل زنبورداری اشتغال داشته‌اند مالک آن محسوب نمی‌شوند ولی اگر همین افراد با تخریب مرغزار به کشت گندم در آن دست زده بودند، مالک آن شناخته می‌شدند! به دلیل چنین رویکردی از سوی دولت است که پس از انقلاب اسلامی بسیاری از عشایر برای تأمین مالکیت مراتع خود به تخریب آن دست زدند و چراگاه‌ها و مرغزارهای سرسبز را به دیم‌کارهای کم‌بازده بدل کردند.

دوم- عدم شناخت اقتصاد عشایری و جایگاه مرتع در آن:

روایتی است از پیامبر اسلام (ص) که «من احیی ارضاً مواتاً فهی له» یا «من احیی ارضاً میتة فهی له». برخی برای اثبات مالکیت دولت بر مراتع، این اراضی را مصداق «موات» و «زمین مرده» در حدیث فوق عنوان می‌کنند و لذا «احیاء» و «تملک» آن را جایز می‌دانند. نمی‌توان «مرتع» را، که طی سده‌های متمادی مورد صیانت و بهره‌برداری عشایر و دامداران شهری و روستایی بوده، حقوق هر عشیره یا دامدار روستایی و شهری در محدوده معینی از آن، با مرزهای مشخص، به رسمیت شناخته می‌شده، و این تصرف و حقوق مورد معامله قرار می‌گرفته، مصداق «موات» و «زمین مرده» دانست. هزاران سند و بنچاق موجود در مراکز اسناد تاریخی یا مضبوط در نزد خانواده‌های عشایر مؤید این ادعاست.

امام خمینی (ره) در آغاز «کتاب احیاء الموات و المشتراکات» زمین موات را چنین تعریف کرده‌اند: «الموات هی الارض العطله التي لا یتتفع بها» (زمین معطلی که مورد

بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد.^{۵۱} روشن است که این «انتفاع» فقط به معنی «زراعت» نیست بلکه بهره‌برداری دامداران نیز گونه‌ای از «انتفاع» به‌شمار می‌رود.

امام خمینی در کتاب فوق، ذیل مسئله ۱۱، «محل چرای احشام» را از مصادیق «حریم» روستا دانسته‌اند. در مسئله ۱۲ نیز محل چرای احشام جزو «حریم» روستا تلقی شده که میزان آن را تعداد احشام و عرف محل تعیین می‌کند.^{۵۲}

امام در مسئله ۱۸ کتاب فوق، «تحجیر» (سنگ چین کردن، تحدید حدود) را مانع تملک دیگران از طریق احیاء می‌دانند. به نظر من، وجود حدود و ثغور کاملاً مشخص و دقیق مراتع و اراضی عشایر و دامداران و مالکین، که در بنچاق‌های قدیمی و اسناد و نقشه‌های ثبتی ذکر شده یا به‌طور عرفی از سوی مردم منطقه و همسایگان به رسمیت شناخته شده، مصداق کامل «تحجیر» است.

در مسئله ۲۶ احداث آغل برای اغنام و مواشی از مصادیق آن نوع از احیاء ذکر شده که مالکیت‌آور است.^{۵۳} عشایر از دیرباز در مراتع و استقرارگاه‌های خود (یُرد) اقدام به احداث آغل و حوض برای شرب احشام و تسطیح و حتی سنگ‌چین محل نصب چادرهای خود می‌کردند. آثار این تأسیسات، که بعضاً قدمت فراوان دارد، در بسیاری از مراتع قابل رؤیت است.

در گذشته جنگل‌ها و مراتع کشور به بخش خصوصی تعلق داشت؛ مالکین هر ملک خود را مکلف به صیانت از جنگل‌ها و مراتع واقع در محدوده ملک خود می‌دانستند و مراتع دامداران، اعم از عشایر یا روستایی یا شهرنشین، دارای اسناد و بنچاق‌های بعضاً چند صد ساله بوده و بهره‌برداران نسل اندر نسل از این مراتع حفاظت و استفاده می‌کردند. چرای دام، و کود حیوانی ناشی از استقرار رمه‌ها، عاملی مهم در غنای بیش‌تر مرتع بود. به دلیل همین غنای فیزیکی ناشی از استقرار رمه‌هاست که همواره «یُرد» (محل استقرار عشایر و احشام‌شان) تبدیل شده به زمین زراعی به عنوان حاصل‌خیزترین مزرعه شناخته می‌شود.

آن لمبتون دربارہ وضع مراتع فارس، پیش از دولتی شدن آن (رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱)، می‌نویسد:

۵۱. امام خمینی، *تحریر الوسیله*، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ج ۲، ص ۱۷۳.

۵۲. همان مأخذ، صص ۱۷۸-۱۷۹.

۵۳. همان مأخذ، ص ۱۸۳.

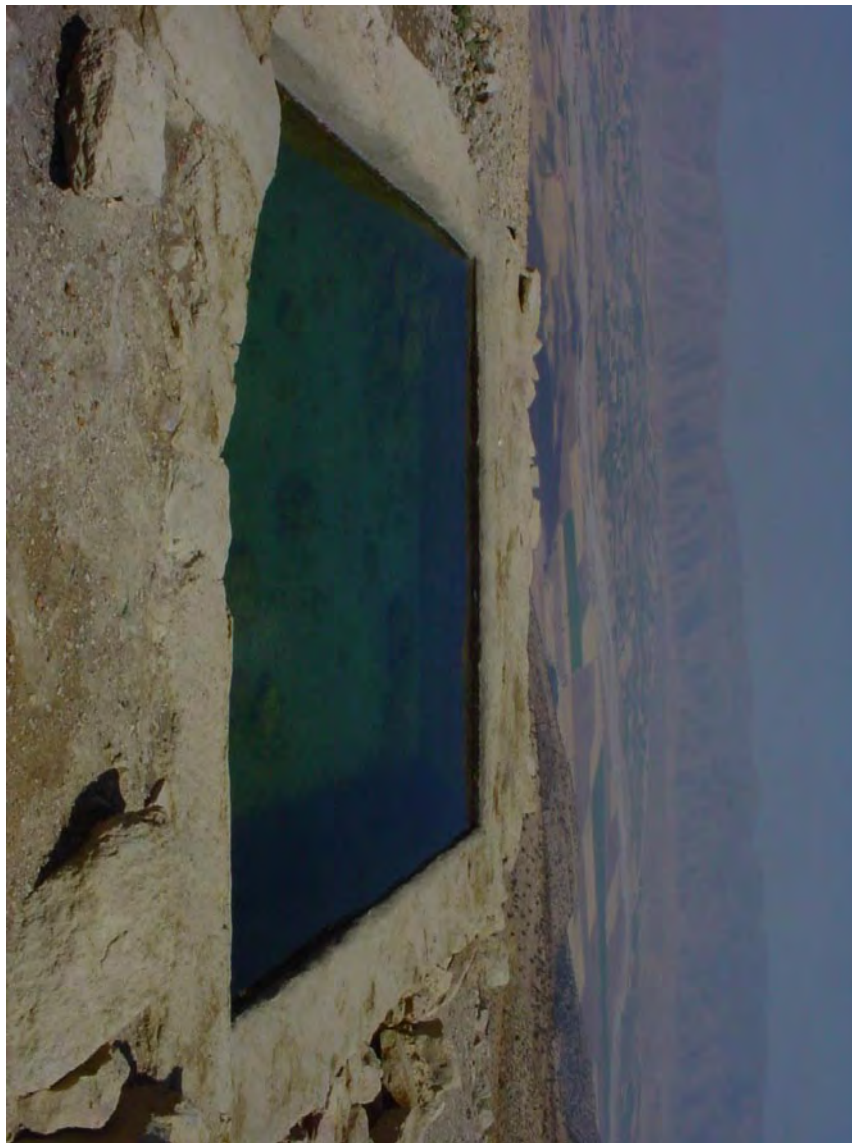
«در فارس بسیاری از مراتع یا متعلق به عشایر است یا عشایر به حکم سنت نسبت به بعضی مراتع صاحب حق‌اند. اما... این نکته شامل حال چراگاه‌هایی نیست که در اطراف دهات قرار دارد و متعلق به مالکان آن دهات است. مراتع قرابولاغ به نام مالک آنجا به ثبت رسیده است اما دهقانان مشترکاً از آن‌ها بهره می‌برند. در اصطهبانات و نی‌ریز حق‌المرتع هیچ وصول نمی‌شود.»^{۵۴}

یک پژوهشگر توسعه کشاورزی پیامدهای «ملی شدن مراتع» را چنین ارزیابی می‌کند:

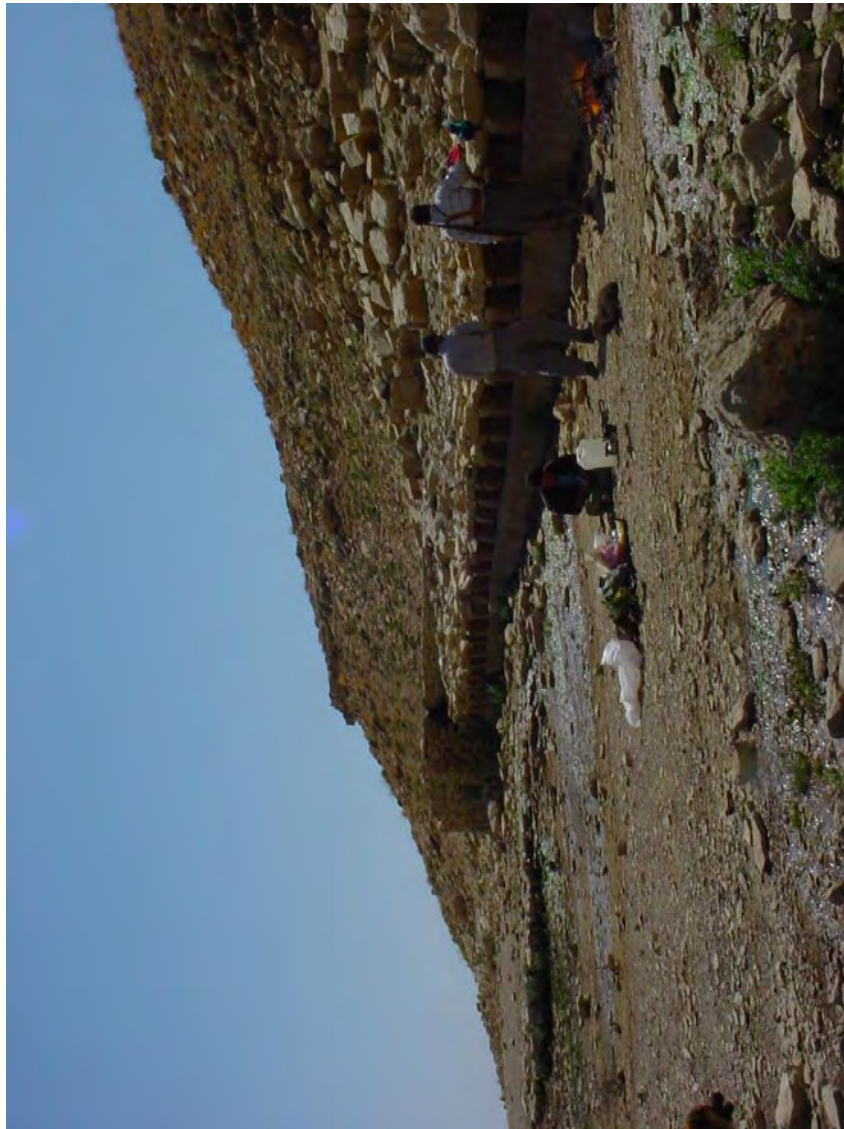
«انگیزه و عامل ملی شدن مراتع هرچه بود... نتایج زیان‌باری برای مراتع کشور به ارمغان آورد. ابطال اسناد مالکیت در مراتع و بی‌اعتبار شناخته شدن آن‌ها در حقیقت حذف مدیریتی بود که در دوره قبل شکل گرفته بود. با صدور مجوز چرای دام در عرصه مراتع، که با استناد به اجاره‌نامه‌ها و مدارک و شواهد از سوی مدعیان بهره‌برداری صورت می‌گرفت، به تدریج بر تعداد دامدارانی که دیگر خود را مقید به هیچ ضابطه‌ای نمی‌دیدند افزوده شد. در حقیقت، به جای یک مدیر در هر مرتع مواجه با خیل مدعیانی شدیم که هماهنگی بین آن‌ها از نظر زمان و شدت بهره‌برداری روزبه‌روز مشکل‌تر می‌شد. ناگفته پیداست که دولت آن روز به هیچ وجه قادر به جایگزینی عوامل خود به جای مالکین به منظور کنترل مراتع نبود کما این که امروزه هم علی‌رغم توسعه نیرو و امکانات فاقد چنین قدرتی است. نتیجه، افزایش تعداد دام و بهره‌برداری‌های بیش از حد و بی‌رویه در مراتع بود زیرا از یکسو بهره‌برداران جدید وقتی برخورد دولت را با مالکین قبلی مشاهده می‌کردند حضور خود را در مرتع موقتی احساس می‌کردند و صدور پروانه‌های چرای دام، با تأکید بر موقتی بودن آن، این احساس را تقویت می‌کرد. از سوی دیگر، بخش عظیمی از بهره‌برداران جدید بدون در نظر گرفتن توان تولیدی مرتع، به دلیل زیاده‌طلبی، به تعداد دام‌های خود می‌افزودند. تخریب و تبدیل وسیع مراتع، که اکثراً بدون توجه به استعداد آن‌ها برای امور زراعی صورت می‌گرفت، از مسائل مبتلابه بعدی این دوره بود. تا قبل از ملی شدن مراتع تبدیل آن‌ها به اراضی زراعی روندی کند و تدریجی داشت.»^{۵۵}

۵۴. ا. ک. س. لمتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ص ۶۱۹.

۵۵. امید مقصودی، «توسعه روستایی و کشاورزی، نظام‌های بهره‌برداری از مراتع»



حوض برای شرب احشام در بُرد عشایر طایفه ناصرو ایل سُرخسی در قله کوه دلو (دشت کُرگله)، ۳۱۰۰ متر از سطح دریا. کوهی که در روبرو دیده می‌شود کوه سبزپوشان (کوه قبله شیراز) است با ۲۹۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا



یُرد عشایر طایفه ناصر و ایل سُرخ‌ی در قله کوه دلو (دشت کُرگله)



بُرد طایفه دهدار سُرخسی

غرب مراتع کوهپایه دلو، مدخل تنگ خانی، که در معرض تصرف توسط شرکت احرار فارس است.



بُرد طایفه دهدار سُرخي
شرق مراتع کوهپایه دلو، که در معرض تصرف توسط شرکت احراز فارس است.



یُرد طایفه دهدار سُرخِی
شرق مراتع کوهپایه دلو، که در معرض تصرف توسط شرکت احرار فارس است.



بُرد طایفه قره‌غانلو ایل قشقای در کوهپایه سبزپوشان (محل فعالیت مؤسسه فلاح)



یُرد طایفه قره‌غانلو ایل قشقایی در کوهپایه سبزپوشان (محل فعالیت مؤسسه فلاحت)

برای نشان دادن نحوه صیانت مالکین از مراتع و جنگل‌ها، تا پیش از دولتی شدن مراتع و جنگل‌ها، به یک سند استناد می‌کنم:

این سند تعهدنامه رسمی است که حبیب‌الله شهبازی، مالک اصلی دارنجان (دارنگان)، در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۶ ش.، یعنی در زمانی که جنگل‌ها و مراتع در ملکیت خصوصی قرار داشت، از اکبر حسین خانی، رئیس طایفه علی‌کردلوی قشقایی، در دفترخانه اسناد رسمی شماره ۳۸ شیراز اخذ کرده و طایفه فوق را با وجه التزامی سنگین (پرداخت ۵۰ تومان آن زمان در ازای تخریب هر درخت بلوط و ۵۰۰ تومان آن زمان در صورت آتش زدن محل استقرارشان) متعهد نموده که در زمان استقرار در محدوده دارنجان به جنگل این منطقه آسیب نرسانند. متن تعهد به شرح زیر است:

«چون به اخبار آقای حبیب‌الله شهبازی به شناسنامه یکصد و هفتاد و هشت کوهمره فرزند مرحوم شهباز خان به آقای اکبر حسین خانی علی‌کردی فرزند مرحوم حسین خان به شناسنامه یکصد و سی و دو صادره علی‌کردی از طوایف قشقایی اجازه داده شده است که در حوالی دارنجان بیلاق نمایند و در اطراف قریه مزبور جنگل وجود دارد که از لحاظ مقررات کشاورزی مالکین مجبور به حفظ و نگاهداری آن می‌باشند و چون ممکن است که آقای اکبر حسین خانی مزبور در موقع سکونت در حوالی دارنجان نامبرده مبادرت به قطع درخت‌های بلوط نماید لذا در ضمن عقدی از عقود لازمه ملتزم و متعهد شد که چنانچه خود یا یکی از اتباع خود یا ابوابجمعی خود مبادرت به قطع درخت بلوط نماید ملتزم و متعهد است که برای قطع هر درخت بلوطی مبلغ پانصد ریال وجه التزام پردازد و مبین تخلف متعهد از این تعهد تصدیق کتبی آقای غلامحسین سلطانفر می‌باشد که به موجب تصدیق مزبور ملزم است متعهد نامبرده که برای قطع هر درختی وجه التزام نامبرده را بدون عذر و گفتگویی پردازد و همچنین متعهد مزبور تعهد می‌نماید که چنانچه قشلاق محل مزبور را آتش زدند مبلغ پنج هزار ریال وجه التزام به تصدیق مصدق مزبور پردازد.»

این سازوکار، که قرن‌ها تداوم داشت، بهترین روشی است که بدون تحمیل هزینه‌های کلان بر دولت حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع را تأمین می‌کرد و آشفتگی‌های پسین را در صیانت از جنگل‌ها و مراتع، و سوءاستفاده از قوانین و دیوان‌سالاری برای تصرف و تملک این اراضی، سبب نمی‌شد. دولت می‌توانست از طریق ایجاد یک سازمان تخصصی محدود و کارآمد یار و یاور بهره‌برداران باشد و با وضع قوانین دقیق مانع تخلفات احتمالی شود. وظیفه دولت این است نه تملک مراتع و انباشت آن در دست ناتوان خود.

اسناد کهن طوایف سُرخِی

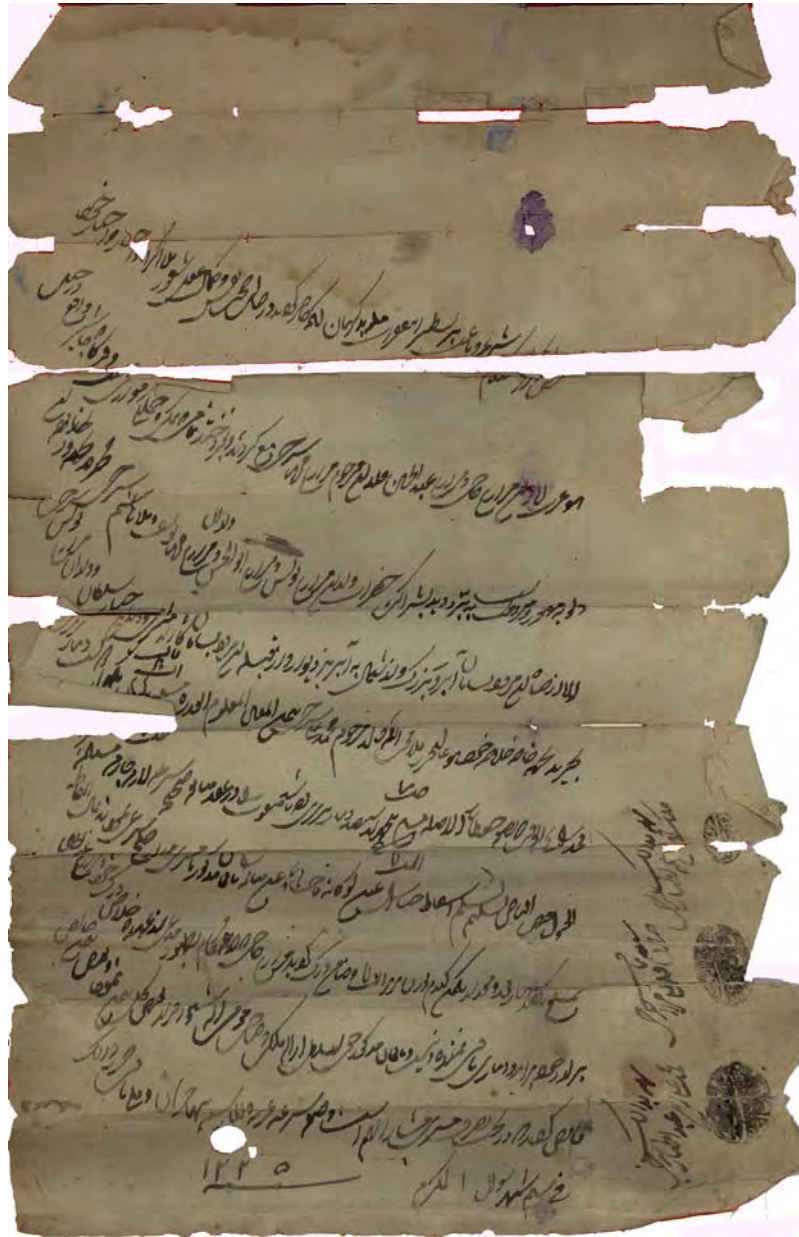
در اینجا، به درج اسنادی می‌پردازم که به ایل سُرخِی تعلق دارد و علاوه بر اهمیت فقهی (در بررسی مسئله اعیان و ملکیت مرتع، که پیش‌تر توضیح دادم) و حقوقی آن (در اثبات مالکیت و حقوق دیرین مردم سُرخِی در کوه و کوهپایه دلو) از منظر دانش‌های مردم‌شناسی و تبارشناسی نیز واجد اهمیت فراوان است.

این اسناد، که برای نخستین بار منتشر می‌شود، بخشی از مجموعه‌ای است که نزد مرحوم ملا حاجی بابا ناصرو،^{۵۶} ریش‌سفید کهن‌سال و بزرگ ایل سُرخِی و امین و ضابط بنچاق‌های مردم طوایف شش‌گانه آن، حفظ می‌شد و حدود و ثغور و میزان مالکیت طوایف و خانوارهای سُرخِی را در مراتع‌شان تعیین می‌کرد.

مرحوم ملا حاجی بابا در صیانت از این اسناد بسیار سخت‌گیر بود و آن را در اختیار هیچ کس، حتی پدرم (رئیس ایل و کلاتر کوهمره سُرخِی)، قرار نمی‌داد. اینک، به دلیل اهمیت حوادث جاری، که به دلیل تهاجم شرکت‌های «زمین‌خوار» و عوامل محلی آن‌ها به کوهپایه و کوه دلو اساس موجودیت طوایف سُرخِی در مخاطره قرار گرفته؛ و من به عنوان سخنگوی این طوایف در صف مقدم دفاع از حقوق عشیره‌ام جای گرفته و به آماج اصلی حملات ایشان بدل شده‌ام، به لطف فرزند آن مرحوم، ملا مُولّی ناصرو (محب‌الله ناصری)، این اسناد برای انتشار در اختیار من قرار گرفته است.

در مراکز اسناد ایران، به‌ویژه در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و سازمان اسناد ملی، و مجموعه‌های اسناد خصوصی خاندان‌های کهن، می‌توان به هزاران سند مشابه دست یافت که بیانگر مالکیت خصوصی عشایر بر مراتع، نظم و نسق و سامان‌دهی در بهره‌برداری از مراتع، حفاظت و صیانت آن از سوی مردم، و اثبات‌کننده حقوق دیرین عشایر و دامداران در مراتع آب‌آ و اجدادی‌شان، تا پیش از «قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع» است؛ بی‌آن‌که به دستگاه عریض و طویل و البته ناکارآمد دولتی نیاز باشد.

۵۶. ملا حاجی بابا هم سن و هم مکتبی و یار ملا شهباز ناصرو (شهباز خان سُرخِی، پدر بزرگم) بود و در دوران جنگ بین‌الملل اول به همراه وی در گردهمایی‌های سیاسی سران عشایر و طوایف فارس شرکت می‌کرد. او در سال ۱۳۵۶ در ۱۱۰ سالگی درگذشت. ملا حاجی بابا نه تنها به دلیل کهنسالی، بلکه به دلیل برخورداری از حافظه بسیار نیرومند و آگاهی اجتماعی و سیاسی و تسلط بر تبارشناسی و تاریخ منطقه به عنوان ریش‌سفید بزرگ و خردمند سُرخِی شناخته می‌شد. ملا حاجی بابا و فرزندان‌ش، به دلیل تعلق به طایفه ناصرو (از تبار ناصر)، نام خانوادگی «ناصری» را برگزیده‌اند.



سند اول (شوال ۱۲۲۵ ق.)

سند اول (۱۲۲۵ ق.):

این سند به سوّم شوال ۱۲۲۵ ق. / ۱۸۱۰ م. تعلق دارد؛ شانزده سال پس از استقرار حکومت قاجاریه در ایران و سال چهاردهم سلطنت فتحعلی شاه. در این سالها (۱۲۱۴-۱۲۵۰ ق.) **حسینعلی میرزا فرمانفرما**، پسر پنجم فتحعلی شاه، در فارس حکومت می کرد؛ همو که با مرگ «خاقان مغفور» بر برادرزاده بیست و هشت ساله اش، محمد میرزا ولیعهد (پسر ارشد عباس میرزا نایب السلطنه)، شورید و به نام «حسینعلی شاه» سکه زد ولی اندکی بعد به دست قشون محمد شاه، به فرماندهی شاهزاده **فیروز میرزا نصرت الدوله** (پسر شانزدهم عباس میرزا و نیای خاندان فیروز-فرمانفرمایان) و **منوچهر خان معتمد الدوله** (نیای ارتشبد بهرام آریانا) و **سیر هنری لیندسی بتون**^{۵۷} و دیگر صاحب منصبان کمپانی هند شرقی بریتانیا، دستگیر و روانه تهران شد.

طبق این سند، مزارع حاجی و مزارع عبدالحسین فرزندان مرحوم مزارع محمد سُرخِی یک قطعه از مراتع «جبل دلویه» (کوه دلو) را به فرزندان مزارع یونس و مزارع ابوالحسن و فرزندان مزارع محمد یوسف و **ملا هاشم سُرخِی**، پدر **ملا کرمدلی و نیای من**، می فروشد. نام و حدود قطعه فوق مشخص است. محدود است به مرتع سلطان جبار و فرزندان مزارع یونس و مرتع **ملا محب الله** فرزند مرحوم محمدعلی سُرخِی. مبلغ معامله **۵۳۰۰۰ دینار** است. این سند مهمور است به مهر ملک محمد بن عبدالجبار سُرخِی، صادق ولد علی مراد سُرخِی، **محمدعلی بن عبدالجبار سُرخِی**.

امروزه از نسل ملک محمد بن عبدالجبار سُرخِی اولاد ذکور بر جای نمانده ولی **محمدعلی بن عبدالجبار سُرخِی**، معروف به «**کَلّه مَحَدعلی**» (کربلایی محمدعلی)، نیای خاندانی پرشمار، حدود **۱۵۰ خانوار**، است. «**کَلّه رحمان**» (کربلایی عبدالرحمن)، رئیس طوایف سُرخِی در دوران ناصری، پسر این «**کَلّه مَحَدعلی**» است.

ملا محب الله بن مرحوم محمدعلی سُرخِی مندرج در این سند نیز نیای خاندانی

57. Sir Henry Lindsay Bethune (1787-1851)

هنری لیندسی در سال ۱۸۰۸ به همراه هیئت سیر جان ملکم وارد ایران شد و تا زمان مرگ در تبریز (۱۷ ربیع الثانی ۱۲۶۷ ق.)، به مدت چهل سال، در ایران ماند و نقش مهمی در تحولات سیاسی این دوره ایفا نمود. او در ایران «بتون» را بر نام خانوادگی اش افزود. وارث کنونی او، جیمز راندولف لیندسی بتون ۵۳ ساله، ملقب به لرد لیندسی شانزدهم، در حوزه معماری و شهرسازی فعالیت می کند.

پرشمار است که به «اولاد مولا» شهرت دارند. این خاندان گسترده نیز مشتمل بر حدود ۱۵۰ خانوار است. تبارنامه این خاندان‌ها، مانند تبارنامه اعضای سایر طوایف سُرخ‌ی، سال‌ها پیش در کتاب *ایل ناشناخته: پژوهشی در کوه‌نشینان سُرخ‌ی*، تألیف من (نشر نی، ۱۳۶۶)، منتشر شده است.^{۵۸}

۵۸. در کوهمره، و سایر مناطق کهن جنوبی ایران، القاب «ملا»، «رئیس»، «خواجه»، «زار»، «مزیر» و «قائد» رایج بود. لقب «رئیس» بازمانده از دوران سلجوقی است. «مزیر» را «مزارع» می‌نویسند و «مزیر» می‌خوانند. این دو لقب تا دوران معاصر در مناطق جنوبی فارس (استان بوشهر کنونی) رواج داشت؛ مانند رئیس علی دلواری و زایر خضر خان اهرمی. در طوایف سُرخ‌ی، القاب «مزیر» و «زار» (زایر) در طوایف بُگی و شکره و جهین و جبارزار رایج بود و در طوایف دهدار و ناصرو کاربرد نداشت. اعضای طایفه دهدار، «دهدار» لقب دارند مانند «دهدار قطب‌الدین» و هنوز نیز باید ایشان را «دهدار» خطاب کرد. لقب ریش‌سفیدان ناصرو معمولاً «ملا» بود ولی این عنوان در طوایف دیگر نیز به کار می‌رفت، مانند ملا معصوم‌علی جهین. در طوایف سُرخ‌ی القاب «رئیس» و «خواجه» معمول نبود هر چند این دو لقب در کوه‌نشینان کوهمره رواج فراوان داشت. «خواجه» در کوهمره جروق لقب کلانتران این منطقه بود، مانند خواجه غلام شاه (معاصر ملا سرمست کلانتر سُرخ‌ی). در روستاهای شکفت و آسرد و مله گاله و غیره نیز خاندان‌های «رئیس» وجود دارند. در دارنگان از دیرباز دو خاندان «رئیس» و «خواجه» ریاست این روستا را به دست داشتند.

این القاب کهن‌تر از «خان» است که از طریق ایلات و قبایل مغول و ترک، به‌ویژه از دوره ایلخانان (هلاکوتیان)، در ایران رواج یافت و گونه دیگری از عنوان شامخ «خاقان» (خاآن) بود. ولی حتی در دوران پسین نیز لقب «خان» کاربرد عام نداشت. اوزون حسن، حاکم آق‌قویونلو، «حسن بیگ» نامیده می‌شد نه «حسن خان». در دوران صفویه، لقب «خان»، به عنوان یک عنوان ممتاز حتی برای مقامات محلی، رواج یافت. در دوره قاجاریه نیز لقب «خان»، به دلایل مختلف، از سوی حکومت اعطا می‌شد. اعطای این لقب همواره به دلیل مقام و منصب و ثروت نبود و گاه حتی به دلیل رشادت در جنگ نیز داده می‌شد. یک نمونه، اعطای لقب خانی به عباسعلی بیگ کشکولی قشقایی در رجب ۱۲۷۳ ق. به دلیل رشادت در جنگ با انگلیس است. (تصویر این سند موجود است.)

ظاهراً، اولین کسی که در کوهمره لقب «خان» گرفت، شهباز خان بککی، رئیس طایفه کوه‌نشین بککی و فرمانده گارد محافظان کریم خان زند، بود. سپس، گروهی از بزرگان شکفت، که تا آن زمان «رئیس» نامیده می‌شدند، «خان» لقب گرفتند. خان‌های شکفت تا اواسط دوره ناصرالدین شاه کلانتران کوهمره بودند. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، حکومت کوهمره با ملا برفی، رئیس طایفه سقلمه‌چی، بود. او در سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه سر به شورش برداشت و به دستور میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله (وکیل‌الملک)، حاکم فارس، سر بریده شد (رجب ۱۳۱۴). ملا برفی،

سند دوم (۱۲۳۴ ق.):

این سند به محرم ۱۲۳۴ ق. تعلق دارد. مزارع ابوطالب و مزارع غلام و مزارع محمد فرزندان مزارع محمدیوسف سُرخ‌ی و مزارع جابر فرزند مرحوم مزارع هاشم سُرخ‌ی، قطعه‌ای از مراتع جبل دلویه را، که ملکی مشاع آنان با ملا محب‌الله و فرزندان مرحوم مزارع یونس سُرخ‌ی بوده، و مجاور با مرتع **خواجه محمد ولد خواجه ابوالقاسم دارنجانی**، می‌فروشد به ملا محب‌الله و فرزندان مرحوم مزارع یونس سُرخ‌ی. مبلغ معامله **دو تومان و یک‌هزار دینار** است که یک تومان و پانصد دینار آن در زمان تنظیم سند اخذ و مابقی تعهد پرداخت شده است.

این سند مهور است به مهر رئیس شمس‌الدین بن مرحوم حاجی ملک شکفتی، ابوطالب دارنجانی، محمدحسین دارنجانی.

←

به‌رغم اقتدار فراوانش، لقب «خان» نداشت. ولی پسرش، ولی خان سقلمه‌چی، که بعدها، پس از قتل ملا شهباز خان سُرخ‌ی، مدت کوتاهی به کلانتری کوهمره رسید، به «خان» ملقب بود. در دارنگان، در دو دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، از درون خاندان‌های «رئیس»، خوانین پدید آمدند. اولین «خان» دارنگان، که تاکنون در اسناد دیده‌ام، محمدعلی خان نام دارد و پسرش خان بابا خان در اواخر دوره ناصری می‌زیست. سندی از او به تاریخ ۱۳۰۶ ق.، هفت سال پیش از قتل ناصرالدین شاه و هم‌زمان با کلانتری ملا برفی در کوهمره، در دست است. او لقب «خان» داشت ولی از کلانتر کوهمره (ملا برفی) تبعیت می‌کرد که «خان» نبود. آخرین خان مقتدر دارنگان، عبدالله خان دارنگانی نام داشت که پس از ملا برفی کلانتر کوهمره شد. پدر عبدالله خان «رئیس خسرو دارنجانی» نامیده می‌شد و «خان» نبود.

ملا شهباز سُرخ‌ی، کلانتر بعدی کوهمره، تا زمان ازدواج با بی‌بی سلطنت، دختر عبدالله خان دارنگانی، لقب «خان» نداشت. در قباله ازدواج (۱۱ شعبان ۱۳۲۹ ق.)، داماد و عروس «آقا ملا شهباز کلانتر کوهمره» و «بی‌بی سلطنت خانم بنت نتیجة الخوانین آقا عبدالله خان دارنجانی» خوانده شده‌اند. ملا شهباز بعداً لقب «خان» گرفت و در اسناد «آقا ملا شهباز خان سُرخ‌ی» نامیده شد. بر سنگ قبر او در کوه شکفت نیز چنین نوشته شده. کلانتران بعدی کوهمره، ملا ولی خان سقلمه‌چی و پس از او ملا سرمست خان سُرخ‌ی، لقب «خان» داشتند. در سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۲۰، به دلیل استقرار دیکتاتوری نظامی رضا شاهی، در کوهمره کلانتر نبود. کلانتران کوهمره در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، مسیح‌الله خان (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵ ش.) و حبیب‌الله خان شهبازی (از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۳ ش.)، به دلیل موروثی بودن این لقب، به‌رغم غیررسمی شدن آن از دوران رضا شاه، مانند سایر «خوانین» آن زمان، «خان» نامیده می‌شدند. در مورد این دو، عنوان «ملا» به کار نمی‌رفت.



سند دوّم (محرم ۱۲۳۴ ق.)

در سال ۱۲۵۳ ق. در حاشیه این سند معامله‌ای درج شده. به دلیل پارگی این بخش از سند کاملاً خوانا نیست. ظاهراً، خواجه ابوالقاسم و خواجه ... (ناخوانا) فرزندان خواجه محمد دارنجانی فوق‌الذکر، که اینک مرحوم شده، سهم خود را به ملا رضا ولد مرحوم محمد ملک (?) دارنجانی فروخته‌اند.

از دوره صفوی تا سال ۱۸۲۵، یک تومان معادل ده هزار دینار بود. (از زمان شاه عباس اول، یک تومان معادل ده هزار دینار یا پنجاه عباسی، و هر عباسی برابر با دویست دینار بود. در اوایل دوره فتحعلی شاه یک تومان معادل هشت ریال و هر ریال معادل ۱۲۵۰ دینار بود.) از سال ۱۸۲۵ قران جایگزین ریال شد. از این زمان، یک تومان معادل ده قران و هر قران معادل هزار دینار بود.

سند سوم (۱۲۵۸):

این سند به ۴ ربیع‌الثانی ۱۲۵۸ تعلق دارد. قائد علی‌اکبر، فرزند مرحوم ملا رضا [دارنجانی]، ابتیاعی خود از خواجه ابوالقاسم و خواجه شریف و خواجه شاه علی [دارنجانی]، فرزندان مرحوم خواجه محمد، را به ملا حاجی بابا، فرزند مرحوم ملا محب‌الله سُرخ‌ی، می‌فروشد. ملا حاجی بابا سُرخ‌ی مورد معامله را برای خود و برادرانش، ملاحسن و ملا محمدحسین و ملا محمد شفیع و ملا محمد رفیع و ملا محمدکریم و ملا لطفعلی، به مبلغ دو تومان و دو هزار دینار خریداری کرده است. ملاگرگی، پسر دیگر ملا محب‌الله، جزو خریداران نبوده است. ملا حاجی بابا، که نام او در این سند و اسناد بعدی مندرج است، پدر بزرگ مرحوم ملا حاجی بابا ناصروست که درباره‌اش سخن گفتم.

این سند به مهر محمدمقیم شکفتی، ملا محمدحسن، رئیس ابوالحسن شکفتی، رئیس خسرو خلف مرحوم رئیس مقیم شکفتی، رئیس خسرو خلف مرحوم رئیس محمدحسین شکفتی، شمشیر ماذن (?)، حاجی محمدباقر و مهر سه پسر خواجه محمد دارنجانی ممهور است.

قباله فوق مکمل سند قبل است و مورد معامله همان مرتع خواجه محمد دارنجانی است که فرزندان او در حاشیه سند قبل به ملا رضا فروخته‌اند.

این معامله در نهمین سال سلطنت محمد شاه رخ داد. از رمضان ۱۲۵۷ ناصرالدین میرزا (ولیعهد) اسماً والی فارس بود و فرهاد میرزا (برادر کوچک محمد شاه و پانزدهمین پسر عباس میرزا که در این زمان کمتر از سی سال داشت)، «نایب‌الایاله» لقب یافت و به عنوان قائم‌مقام ولیعهد حکومت فارس را به دست گرفت. اولین دوره حکومت فرهاد میرزا در فارس در ۱۲۵۸ به پایان رسید و در صفر ۱۲۵۹ نوبت به میرزا نبی خان قزوینی رسید که دیری نپایید.

اسناد چهارم و پنجم (۱۲۶۰، ۱۲۶۶):

این سند متعلق است به دهم شوال ۱۲۶۰. «علیاحضرت بی بی خانم بنت مرحمت پناه خواجه کاظم دارنجانی» قطعات مراتع خود در نقاط مختلف کوه دلو، از جمله در تنگ اللهیاری (منشعب از تنگ خانی)، که با ورثه مرحوم خواجه محمدحسین و آقا جلال و خواجه عباس و خواجه نبی شریک یا همسایه است، به رئیس علی مدد فرزند رئیس شمس الدین شکفتی می فروشد به مبلغ شش تومان «سکه مبارکه محمدشاهی»؛ که فی المجلس به «علیاحضرت بالغه» پرداخت شد و «دیناری باقی نمانده و نیست.»

این سند به مهر رئیس ابوالحسن شکفتی، رئیس فتح الله شکفتی، رئیس محمد زمان شکفتی [با سجع مهر «یا صاحب الزمان»]، رئیس خسرو خلف رئیس مقیم شکفتی، خواجه ابوالقاسم بن محمد دارنجانی، رئیس محمدتقی شکفتی، رئیس علی کدنجی (؟)، خواجه جلال دارنجانی، سید اسماعیل ساکن دارنجان، خواجه عباس دارنجانی، سید جمال ساکن دارنجان، قائد حسینعلی ولد عبدالله دارنجانی، حاج علی دارنجانی، شمشیر ماذن (؟)، عبدی بن تقی سُرخی [ملا عبدی] و احمد ممهور است.

این معامله در نخستین سال حکومت حسین خان مقدم مراغه ای (آجودان باشی) در فارس انجام گرفت. حسین خان آجودان باشی در سال ۱۲۶۰ به «صاحب اختیار» ملقب و حاکم فارس شد و تا فوت محمد شاه (۱۲۶۴) در این سمت بود.

در ۳ ذیحجه ۱۲۶۶ رئیس علی مدد، در پشت همان سند، تمامی آنچه را که از بی بی خانم دارنجانی خریداری کرده به ملا شهریار و ملا حاجی بابا و ملا حسن و ملا عبدالجبار و ملا عبدالرحمن سُرخی فروخته است. این قباله به مهر رئیس شمس الدین ولد مرحوم حاجی جمال شکفتی، رئیس علی مراد ولد مرحوم مقیم شکفتی، یک مهر ناخوانا در کنار مهر رئیس شمس الدین که احتمالاً متعلق به فروشنده (رئیس علی مدد پسر رئیس شمس الدین) است، خواجه ابوالقاسم بن محمد دارنجانی و خواجه عباس دارنجانی ممهور است. مبلغ معامله ذکر نشده.

این سند، و تعدادی از اسناد بعد (شماره های ۶ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴)، بیانگر بهره مندی کامل زنان از حقوق ارث و مالکیت زمین در منطقه کوهمره است.

سند ششم (۱۲۶۱):

در غره رجب ۱۲۶۱ معامله زیر انجام می گیرد: این بار «علیاحضرت بی بی پریجان خانم بنت مرحمت پناه خواجه محمدحسین دارنجانی» قطعه ای از مرتع خود در «جبل دلو» را می فروشد به ملا حسن ولد مرحوم ملا محب الله، ملا عبدالجبار و ملا عبدالرحمن [کله رحمان] ولدان مرحوم ملا محمدعلی سُرخی. ثمن معامله «شش تومان سکه مبارکه

محمدشاهی قرانی یک هزار دینار» است که فی‌المجلس نقداً به بانوی محترم فوق پرداخت شده و «دیناری نمانده و نیست.»

این سند مهور به مهر فردی به نام محمد جلال است و در حاشیه سند مهرهای زیر دیده می‌شود: رئیس محمدتقی شکفتی، رئیس محمد زمان شکفتی، رئیس خسرو خلف مرحوم رئیس محمدحسین شکفتی، رئیس خسرو خلف مرحوم رئیس مقیم شکفتی، رئیس ابوطالب، رئیس فخرالدین شکفتی، رئیس محمدتقی شکفتی، خواجه شریف دارنجانی، شمشیر ماذن (?)، میرزا بابا شیرازی، کربلایی حاجی مراد سُرخ‌ی، ملا حاجی بابا سُرخ‌ی، آقاخان شکفتی، یک مهر که به علت پارگی گوشه‌ای از سند فقط «دارنجانی» آن باقی است.

بدینسان، در سال ۱۲۶۱، سه سال پیش از فوت محمد شاه، برای این اولین بار نام «کله رحمان» جوان، بزرگ طوایف سُرخ‌ی در سال‌های پسین، در سندی دیده می‌شود. در سال ۱۲۶۱ ق، قطعه مرتعی کوچک در کوه دلو به مبلغ شش تومان محمدشاهی معامله می‌شد. این رقم بالایی است و بیانگر ارزش افزوده قابل توجهی که مراتع، در تبدیل علوفه به گوشت قرمز، ایجاد می‌نمود. در آن زمان، یک تومان معادل دو پوند استرلینگ بود و ارزش یک پوند استرلینگ بیش از ۵۰ برابر امروز. در زمان فوق، فارس سالیانه ۳۶۰ هزار تومان (۱۸۰ هزار پوند استرلینگ) به دولت مرکزی مالیات می‌پرداخت که به اعتقاد بارون دوئند «با اداره صحیح می‌توان آن را به دو برابر رسانید.»^{۵۹}

سند هفتم (۱۲۶۱):

این سند نیز در رجب ۱۲۶۱ نگاشته شده. ملا کرمعلی ولد مرحوم هاشم قطعه‌ای از مراتع خود را در جبل دلویه، که با ملا شهریار و برادرانش و ملا حاجی بابا و برادرانش شریک است، به ملا حسن ولد مرحوم محب‌الله سُرخ‌ی به مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار سکه محمدشاهی می‌فروشد. این سند مهور است به مهر محمدتقی، مشهدی علیقلی، عبدی بن تقی سُرخ‌ی، حاجی بابا بن محب‌الله سُرخ‌ی، محمد ولد غلامحسین سُرخ‌ی. این ملا کرمعلی نیای من است که در دوران فتحعلی شاه و محمد شاه و اوایل دوره ناصرالدین شاه بزرگ سُرخ‌ی بود. «اجاق کرمعلی» در سُرخ‌ی محترم است. «اجاق مشهدی

۵۹. بارون دوئند، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۱۸.

مُحمّد» (طایفه جیحون)، «اجاق دهدار قطب‌الدین» (طایفه دهدار) و «اجاق شمس‌یار احمد» (طایفه بُگی) از جایگاه مشابهی برخوردارند.

سند هشتم (۱۲۶۱):

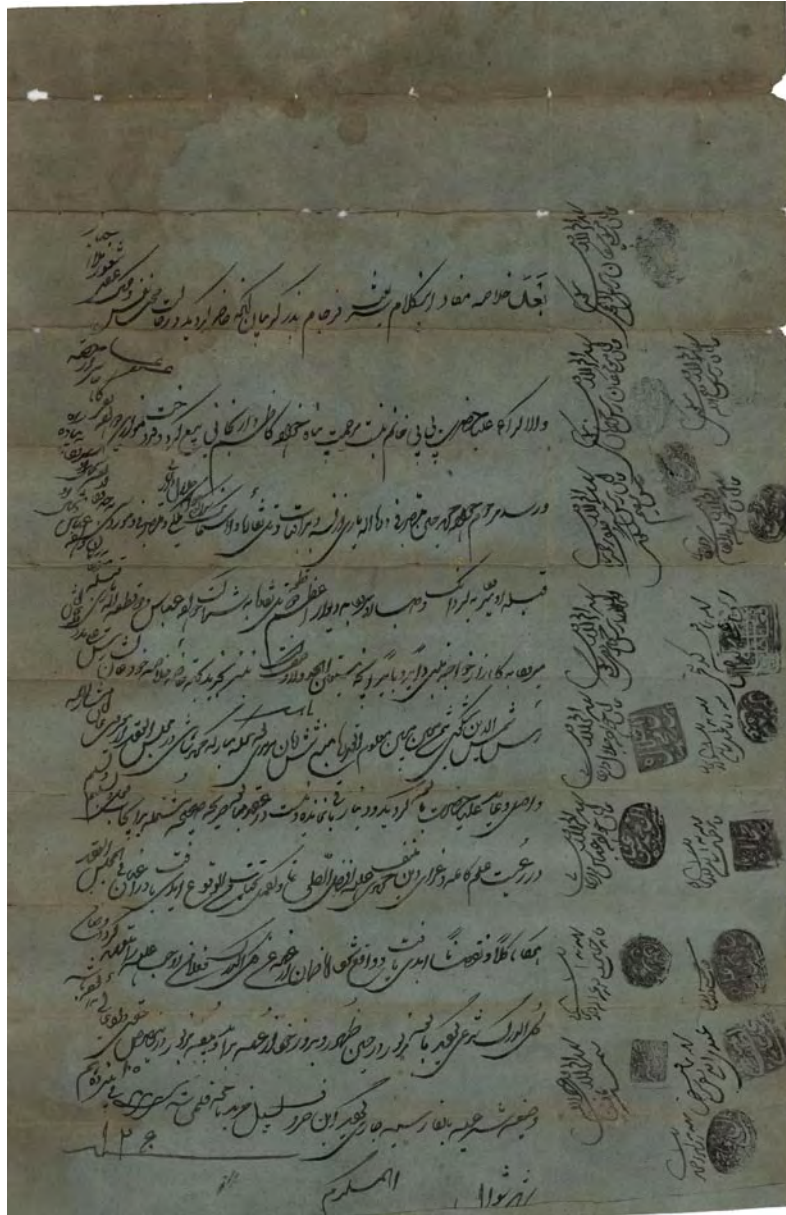
این سند به ۶ رمضان ۱۲۶۱ تعلق دارد. ملا جعفر فرزند محمد و علی مؤمن و ملا کریم و علی صالح فرزندان مرحوم ملا بمانعلی سُرخ‌ی یک قطعه از مراتع خود را در کوه دلو به ملا حاجی بابا فرزند مرحوم ملا محب‌الله سُرخ‌ی به مبلغ چهار هزار دینار و یک تومان سکه محمد شاهی می‌فروشند.

این سند به مهر ملا جعفر ولد محمد سُرخ‌ی، محمد ولد غلام سُرخ‌ی، نوشاد ولد عبدالله سُرخ‌ی، عبدالجبار ولد محمدعلی سُرخ‌ی مهور است. ملا جعفر فرزند محمد، که بعدها کربلایی شد و به «کله جعفر» شهرت یافت، نیای تیره‌ای از طایفه شکره سُرخ‌ی است که به «اولاد کله جعفر» شهرت دارند و امروزه بالغ بر ۵۰ خانوارند.

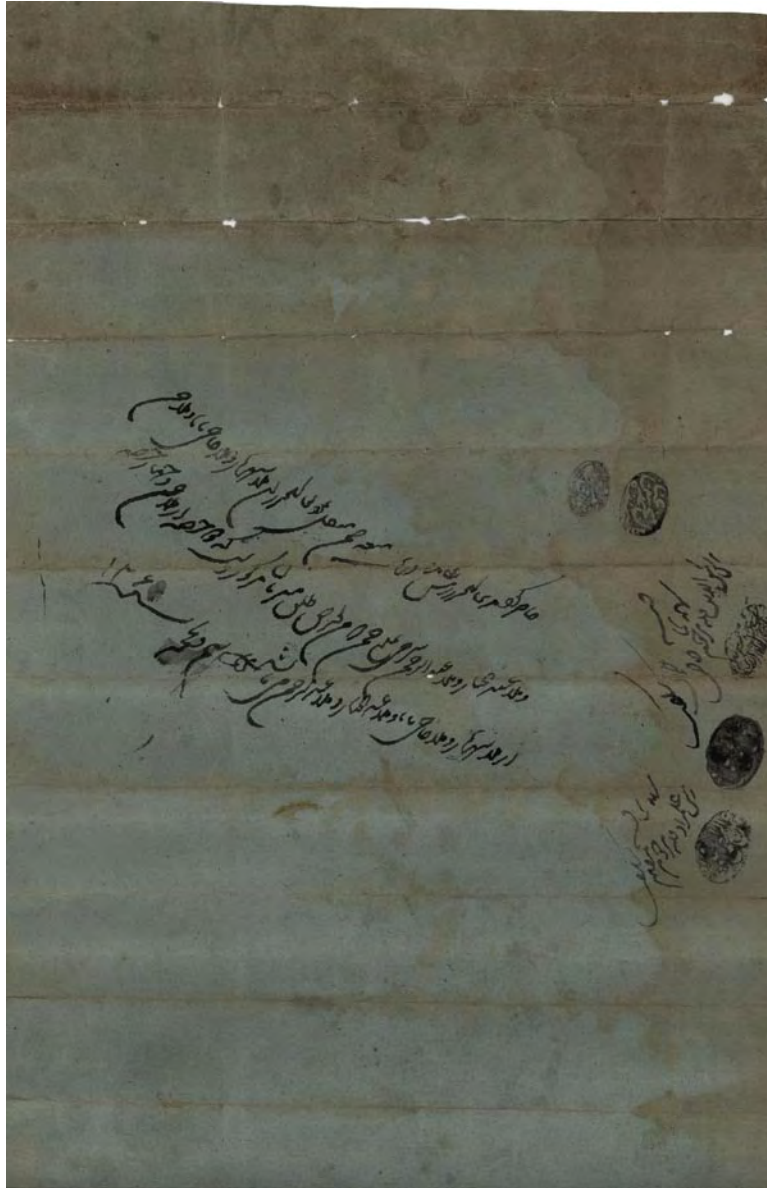
ملا بمانعلی فرزند زائر سراج از طایفه شکره سُرخ‌ی است که تبار او «سراج زار» نامیده می‌شوند. مرحوم ملا محمدتقی جوادی، ریش‌سفید سرشناس سُرخ‌ی (متوفی ۱۳۶۷)، از این خاندان بود. امروزه، طایفه شکره مشتمل بر قریب به ۳۵۰ خانوار است. در ذیل دوّمین نامه سرگشاده عشایر سُرخ‌ی (مورخ ۵ دی ۱۳۸۶) ۱۰۶ امضاء از طایفه شکره درج شده.^{۶۰}

سند نهم (۱۲۶۲):

این سند متعلق است به ۲۳ رمضان ۱۲۶۲. مزارع محمدهادی و مزارع بمانعلی فرزندان ابوالحسن و مزارع محسن فرزند چراغ و ملا حاجی زمان (؟) و مزارع غلامعلی و مزارع حسن فرزندان جعفر و مزارع شیر احمد و مزارع علی میرزا فرزندان مرحوم محمد و مزارع جعفر فرزند حاجی و برادرانش و مزارع محمد فرزند غلام و برادرانش و مزارع محمدعلی فرزند مقیم و برادرانش و مزارع محسن فرزند واحد و مزارع راه علی (بمانعلی؟) فرزند قاسم سهمیه خود از یک قطعه مرتع در جبل دلوپه را، که موروثی از مرحوم مشهدی عبدی به ایشان رسیده، می‌فروشند به ملا گرگی و ملا محب‌الله فرزندان ملا حاجی بابا. ثمن معامله پنج هزار دینار است.



سند چهارم (شوال ۱۲۶۰)



سند پنجم (ذیحجه ۱۲۶۶ ق.)

این سند در روز پنجشنبه ۱۲۶۱ ق. در شهر تهران
 در محضر آقای حاج میرزا محمد باقر خان
 صاحب کرامت و علم کرامت فی بابی بر بیان
 نامت در حقیقت حواله کتب در کتاب
 و در وقت روز پنجشنبه قطع شد
 کما ینظر
 در روز پنجشنبه ۱۲۶۱ ق. در شهر تهران
 در محضر آقای حاج میرزا محمد باقر خان
 صاحب کرامت و علم کرامت فی بابی بر بیان
 نامت در حقیقت حواله کتب در کتاب
 و در وقت روز پنجشنبه قطع شد
 کما ینظر
 در روز پنجشنبه ۱۲۶۱ ق. در شهر تهران
 در محضر آقای حاج میرزا محمد باقر خان
 صاحب کرامت و علم کرامت فی بابی بر بیان
 نامت در حقیقت حواله کتب در کتاب
 و در وقت روز پنجشنبه قطع شد
 کما ینظر

سند ششم (رجب ۱۲۶۱ ق.)



سند هشتم (رمضان ۱۲۶۱ ق.)

قباله فوق به مهر حاجی محمد [سُرخی]، عبدالرحمن بن محمدعلی سُرخی [کله رحمان]، غیاث ولد... (ناخوانا) سُرخی، محمدعلی ولد ملک محمد سُرخی، محمد ولد غلام سُرخی، قیطاس ولد کریم سُرخی، کربلایی علی کرم ولد محمدعلی سُرخی، عبدی بن تقی سُرخی، علی محمد ولد علیرضا شکفتی ممهور است.

در حاشیه سند، در همان ماه و همان سال، مزارع علی کرم و مزارع خداکرم و مزارع شاه کرم و مزارع کرملی فرزندان مرحوم بمانعلی سُرخی سهمیه خود در همین مرتع را به مبلغ پانصد دینار به ملا گرگی (نیای خاندان اسدی) و ملا محب‌الله می‌فروشدند. این معامله به مهر عبدی بن تقی سُرخی، کربلایی علی کرم ولد محمدعلی سُرخی، قیطاس ولد کریم سُرخی، محمد بن عباس سُرخی، محمدعلی ولد الیاس (?) سُرخی، محمدعلی ولد ملک محمد سُرخی، محمد ولد غلام سُرخی، عبدالرحمن بن محمدعلی سُرخی [کله رحمان] ممهور است. در پشت این سند نیز مهر حاجی محمد سُرخی، عبدی بن تقی سُرخی، عبدالرحمن (کله رحمان) و دو مهر ناخوانای دیگر درج شده است.

سند دهم (۱۲۶۴):

این سند در ۹ شعبان ۱۲۶۴ تنظیم شده و با «هوالمالک الملک» آغاز می‌شود. **فروشنده چند بانوی سُرخی هستند:** بی بی قابل بنت مزارع محمدیوسف سُرخی (خواهر مزیر ابوطالب و مزیر غلام و مزیر محمد در سند شماره دو) و بی بی دختر بست (دختر بس) بنت مرحوم مزارع جهان بخش سُرخی سه قطعه مرتع خود در جبل دلویه را به مزارع کرم ولد مرحوم حاجی سُرخی و مزارع محمد ولد عبدالحسین سُرخی می‌فروشدند. سهمیه خریداران نیز مشخص شده است. در برخی از این قطعات با دیگران، از جمله با ملا حاجی بابا و برادرانش، شریک هستند و در قطعه واقع در «بلک» (دشت بالک) همسایه با زمین مزارع نامدار سُرخی.

این مزیر نامدار، فرزند گرگی، از تیره کمال‌زار طایفه بگی است و این خاندان به «زاد گرگی» شهرت دارند. ثمن معامله سه تومان و پنج هزار دینار است که یک تومان و ۷۵۰۰ دینار آن نقداً پرداخت و مابقی تعهد پرداخت شده.

سند به مهر مشهدی شهریار بن عبدالجبار سُرخی، ملا حاجی بابا سُرخی، ملا عبدی ولد مرحوم تقی سُرخی، عبدالرحمن سُرخی [کله رحمان]، حاجی زمان ولد مرحوم جعفر سُرخی، کریم ولد مرحوم علی محمد شکفتی ممهور است.